**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه 015– 08 /08/ 1400 حق الماره /وجود حق مالی دیگر به جز زکات /زکات**

**خلاصه مباحث گذشته:**

متن خلاصه ...

## روایت دهم: روایت عبد الله بن القاسم الجعفری

روایات حق الماره را مرور می کردیم. رسیدیم به روایت عبد الله بن القاسم الجعفری. روایت عبد الله بن القاسم الجعفری در محاسن، با احمد بن ابی عبد الله البرقی شروع می شود و او مستقیم از علی بن محمد قاسانی روایت می کند. اما کلینی به واسطه علی بن محمد بن عبد الله از احمد بن ابی عبد الله روایت کرده است. اکثار روایت کلینی وثاقت علی بن محمد بن عبد الله را اثبات می کند علاوه بر آنکه این روایت از کتاب محاسن اخذ شده و در موارد اخذ از کتب، بررسی سندی لازم ندارد. کتاب محاسن از کتب معروفی است که به طرق متعدد وارد شده و کلینی با اسناد مختلف از محاسن نقل می کند و از این جهت ابهام خاصی وجود ندارد. همچنین با وجود ورود این روایت در محاسن، نیازی به بحث درباره علی بن محمد بن عبد الله نیست.

قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ ص إِذَا بَلَغَتِ الثِّمَارُ أَمَرَ بِالْحِيطَانِ فَثُلِمَتْ.[[1]](#footnote-1)

پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به سوراخ کردن دیوار می داد. با توجه به روایت دیگری که تصریح کرده دستور پیامبر ص لمکان الماره است، این روایت نیز از روایات حق الماره خواهد بود.

روایتی را در سابق خواندیم اما درباره سند آن بحث نکردیم.

## روایت ذیل روایت چهارم: روایت ابی الربیع الشامی

ذیل روایت چهارم که روایت عبد الله بن سنان بود، دو سند ذیلی ذکر شده است که درباره آن بحث نکردیم. یکی روایت از ابی الربیع الشامی نقل شده که باید آن را روایت مستقل تلقّی کرد.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع نَحْوَهُ إِلَّا أَنَّهُ قَالَ وَ لَا يُفْسِدُ وَ لَا يَحْمِلُ.[[2]](#footnote-2)

محمد بن یحیی و احمد بن محمد بن عیسی و حسن بن محبوب بدون شک ثقه هستند.

درباره خالد بن جریر در رجال کشی؛ ص: 346 این عبارت نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: سَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ، عَنْ خَالِدِ بْنِ جَرِيرٍ الَّذِي يَرْوِي عَنْهُ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ فَقَالَ كَانَ مِنْ بَجِيلَةَ وَ كَانَ صَالِحاً.

گوینده این سخن علی بن حسن بن فضال فطحی است و ممکن است کسی به این جهت این کلام را نپذیرد. اما به هر حال حسن بن محبوب فراوان از خالد بن جریر نقل می کند و همین برای وثاقت او کافی است.

کان صالحا در تعبیر علی بن حسن بن فضال می تواند به یکی از دو معنا باشد:

1. صالحا به معنای عادلا باشد و از آن عدالت خالد بن جریر استفاده شود. اما چگونه از آن وثاقت استفاده می شود در حالی که در وثاقت علاوه بر عدم تعمّد کذب، ضبط نیز لازم است؟ برای اثبات ضبط، به اصل عقلایی تمسک می شود. ضبط به این معناست که خطای شخص بیش از متعارف نیست و اصل عقلایی این است که در موارد شک، حمل می شود که خطای شخص بیش از متعارف نیست. اساسا اصل عدم خطا نیز با اصل ضبط از یک ریشه است و ریشه آنها اصل متعارف بودن انسان هاست. پس اگر صالحا به معنای عادلا باشد، مشکلی از این ناحیه نیست.
2. صالحا به معنای شایسته برای قبول روایت باشد که در این صورت در صالحا، ضبط نیز وجود دارد. چنانچه کلمه ثقه به این معناست. ثقه به معنای قابل اعتماد بودن است و اینکه روایات او از جهت شرایط قبول مشکلی ندارد. یکی از شرایط قبول، ضبط است. پس از کلمه ثقه، علاوه بر صدق گفتاری و عدم تعمّد کذب، عدم خطای زائد بر متعارف نیز استفاده می شود.

ابی الربیع الشامی توثیق صریح ندارد ولی روایات زیادی دارد به خصوص خالد بن جریر زیاد از او روایت دارد. روایات خالد بن جریر از ابی الربیع شامی با حذف تکراری ها بیش از سی روایت است و این مقدار برای توثیق ابی الربیع شامی کافی است. علاوه بر آنکه افراد دیگری نیز از ابی الربیع شامی روایت دارند.

پس این روایت از جهت سندی مشکلی ندارد.

## روایت دیگری ذیل روایت چهارم: روایت عبد الله بن سنان

سند دیگری ذیل روایت چهارم نقل شده که سند آن این است:

عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لَا بَأْسَ بِالرَّجُلِ يَمُرُّ عَلَى الثَّمَرَةِ وَ يَأْكُلُ مِنْهَا وَ لَا يُفْسِدُ قَدْ نَهَى رَسُولُ اللَّهِ أَنْ تُبْنَى الْحِيطَانُ فَخَرِبَتْ لِمَكَانِ الْمَارَّةِ[[3]](#footnote-3)

رجال نجاشی درباره محمد بن خالد برقی که پدر صاحب محاسن است، می نویسد: و كان محمد ضعيفا في الحديث‏[[4]](#footnote-4)

از طرف مقابل در کلام شیخ طوسی، محمد بن خالد توثیق شده است.[[5]](#footnote-5) ما به قرینه توثیقی که در عبارات شیخ طوسی وارد شده، مراد از ضعیفا فی الحدیث را به این معنا می گیریم – اگر ذاتا معنای آن این نباشد - که ضعف در شیوه نقل روایات دارد و مثلا یروی عن الضعفا بوده است در حالی که متعارف راویان از ضعفا روایت نمی کردند. گروهی از راویان که بیشتر تاریخ نگار و مورّخ بودند، از راویان ضعیف نیز روایت می کردند. به تعبیر ابن الغضائری در ترجمه احمد بن محمد بن خالد: فإنه كان لا يبالي عمن يأخذ على طريقة أهل الأخبار[[6]](#footnote-6) مورّخین در نقلیات سعه مشرب داشتند و این سعه مشرب بر خلاف سبک فقها بوده که معمولا دقیق بودند.[[7]](#footnote-7)

تفسیر «ضعیفا فی الحدیث» به این مبنا از باب جمع عرفی است و امکان دارد مطابق مبنای شهید صدر به آن اشکال وارد شود. شهید صدر در بحث جمع عرفی می گویند: جمع عرفی مربوط به جایی است که دو کلام از یک نفر صادر شوند اما اگر دو کلام از دو نفر صادر شود، بین این دو جمع عرفی وجود ندارد.

اما به نظر ما این مبنا صحیح نیست و جمع عرفی اختصاص به جایی ندارد که دو کلام از یک متکلم صادر شود. بلکه عرف گاه گاهی در دو کلامی که مربوط به یک موضوع است و مصبّ واحد دارند، به قرینه یک کلام، کلام دیگر را تفسیر می کند. دلیل آن نیز استغراب متضادّ بودن مطالب این دو نفر است. همین استغراب باعث می شود کلام یکی قرینه بر تصرف در ظهور کلام دیگر باشد.

شهید صدر بر این نکته تکیه کرده و بر بسیاری از جمع های عرفی به علت متعدّد بودن متکلم، اشکال کرده است. در حالی که علما مکرّر بین کلام دو رجالی جمع می کنند و کلام یکی را شاهد بر دیگری قرار می دهند. همین نشان می دهد که مبنای متعارف در جمع عرفی، مبنایی نیست که شهدی صدر تصور کرده است.

غیر از توثیق صریحی که محمد بن خالد برقی دارد، بزرگان آن دوره از او اکثار روایت دارند. تقریبا تمام بزرگان آن دوره از او اکثار روایت دارند به ویژه احمد بن محمد بن عیسی اشعری که شیخ اصلی او محمد بن خالد برقی است. ابراهیم بن هاشم از او اکثار روایت دارد. حسین بن سعید از محمد بن خالد روایاتی دارد که بنده در رساله ای در این باره بحث کردم که مراد از این محمد بن خالد، برقی است.

پس نباید در وثاقت محمد بن خالد برقی تردید کرد.

## روایت یازدهم:مرسله یونس او غیره

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ غَيْرُهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ أَوْ غَيْرِهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بَلَغَنِي أَنَّكَ كُنْتَ تَفْعَلُ فِي غَلَّةِ عَيْنِ زِيَادٍ شَيْئاً وَ أَنَا أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْكَ قَالَ فَقَالَ لِي نَعَمْ كُنْتُ آمُرُ إِذَا أَدْرَكَتِ الثَّمَرَةُ أَنْ يُثْلَمَ فِي حِيطَانِهَا الثُّلَمُ لِيَدْخُلَ النَّاسُ وَ يَأْكُلُوا وَ كُنْتُ آمُرُ فِي كُلِّ يَوْمٍ أَنْ يُوضَعَ عَشْرُ بُنَيَّاتٍ يَقْعُدُ عَلَى كُلِّ بُنَيَّةٍ عَشَرَةٌ كُلَّمَا أَكَلَ عَشَرَةٌ جَاءَ عَشَرَةٌ أُخْرَى يُلْقَى لِكُلِّ نَفْسٍ مِنْهُمْ مُدٌّ مِنْ رُطَبٍ وَ كُنْتُ آمُرُ لِجِيرَانِ الضَّيْعَةِ كُلِّهِمُ الشَّيْخِ وَ الْعَجُوزِ وَ الصَّبِيِّ وَ الْمَرِيضِ وَ الْمَرْأَةِ وَ مَنْ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَجِي‏ءَ فَيَأْكُلَ مِنْهَا لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مُدٌّ فَإِذَا كَانَ الْجَذَاذُ أَوْفَيْتُ الْقُوَّامَ وَ الْوُكَلَاءَ وَ الرِّجَالَ أُجْرَتَهُمْ وَ أَحْمِلُ الْبَاقِيَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَفَرَّقْتُ فِي أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ وَ الْمُسْتَحِقِّينَ الرَّاحِلَتَيْنِ وَ الثَّلَاثَةَ وَ الْأَقَلَّ وَ الْأَكْثَرَ عَلَى قَدْرِ اسْتِحْقَاقِهِمْ وَ حَصَلَ لِي بَعْدَ ذَلِكَ أَرْبَعُمِائَةِ دِينَارٍ وَ كَانَ غَلَّتُهَا أَرْبَعَةَ آلَافِ دِينَارٍ.[[8]](#footnote-8)

علی بن الریان بن الصلب و ابیه که ریان بن صلت است، ثقه هستند. این روایت با واسطه «او غیره» مبهم است و به واسطه «عمن ذکره» مرسل است. در نتیجه از نظر سندی قابل اعتماد نیست.

«عین زیاد» به معنای چشمه زیاد است و معمولا مزارع در کنار چشمه بودند و به نام چشمه، شناخته می شدند که منطقه عین زیاد مربوط به امام صادق علیه السلام بوده است.

نحوه خواندن «أَنْ يُثْلَمَ فِي حِيطَانِهَا الثُلَم» مانند «اذا مات المؤمن ثلُم فی الاسلام ثُلمه» است و هر گونه این تعبیر خوانده شد، این عبارت نیز خوانده می شود.

در حاشیه جامع الاحادیث «بُنَیّات» را اینگونه معنا کرده است: بُنَیّه مصغّر البناء و هو کما فی النهایه النطع «نِطع» به معنای سفره های چرمین است.

مدّ پیمانه حجمی است نه یک واحد وزنی مشخص. در مدّ حدود 700 تا 800 گرم حجا می گرفته است. یکی از اشتباهاتی که در بحث کرّ و زکات و مانند آن رخ داده، این است که مدّ به عنوان واحد وزنی مشخص دانسته شده است. در حالی که مدّ پیمانه و واحد حجم است نه یک واحد وزنی مشخص. مدّ متعارفا برای گندم استفاده می شده است. آب از گندم سنگین تر است و خرما اگر به هم چسبیده باشد وزن بیشتری از گندم دارد و اگر به هم چسبیده نباشد، مدّ آن سبک تر از گندم است.

در این روایت بیان شده: سفره های چرمین پهن می شده و ده نفر ده نفر می آمدند و سر سفره می نشستند و یک مدّ خرما می خوردند و حضرت علیه السلام دستور می داد که به همسایگانی که بر سر سفره حاضر نمی شدند نیز خرما داده شود.

«قُوّام» جمع «قائم» است و معمولا به معنای مسئول مالی شخص است و بنده در حال حاضر فرق بیان قائم و وکیل را مستحضر نیستم. به هر حال نیروهایی بودند که در مزرعه کار می کردند رجال، کارگران هستند و قوّام و وکلا نیروهای نظارتی بودند.

حضرت علیه السلام یک دهم را برای خود نگه می داشتند و نه دهم را صرف دیگران می کردند.

به نظر می رسد از جهت متنی نمی توان به این روایت برای حق الماره استناد کرد. زیرا راوی از امام صادق علیه السلام سوال می کند که شما چگونه رفتار می کنید؟ حضرت علیه السلام رفتار خودشان را ذکر می کنند و این دلیل نیست که چنین رفتاری واجب باشد و امکان دارد امام علیه السلام رفتار شخصی داشتند. بر خلاف جایی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور می داد دیگران این کار را انجام دهند. در واقع حضرت علیه السلام تمام املاکی را که داشتند خرج مردم می کردند و امر شخصی امام علیه السلام است. حداکثر حقی که برای فقرا وجود دارد، ده یک است در حالی که در این روایت بیان شده برای حضرت علیه السلام ده یک باقی می مانده و حضرت علیه السلام بقیه را خرج فقرا می کردند. حتی حضرت علیه السلام به خصوص فقرا و مستحقین نیز اطعام نمی کردند و دایره اطعام و انفاق ایشان گسترده تر بوده است.

در نتیجه این روایت ربطی به بحث حق الماره ندارد.

## روایت دوازدهم: روایت دعائم الاسلام

عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم أَنَّهُ رَخَّصَ لِابْنِ السَّبِيلِ وَ الْجَائِعِ إِذَا مَرَّ بِالثَّمَرَةِ أَنْ يَتَنَاوَلَ مِنْهَا وَ نَهَى مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ عَنْ أَنْ يُحَوَّطَ عَلَيْهَا وَ يُمْنَعَ وَ نَهَى ص الْآكِلَ مِنْهَا عَنِ الْفَسَادِ فِيهَا وَ تَنَاوُلِ مَا لَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْهَا وَ عَنْ أَنْ يَحْمِلَ شَيْئاً وَ إِنَّمَا أَبَاحَ ذَلِكَ لِلْمُضْطَرِّ.[[9]](#footnote-9)

دعائم الاسلام از نظر سندی قابل استناد نیست.

در این روایت به ابن سبیل و جائع ترخیص داده شده است. ابن سبیل کسی است که در راه مانده و نیازمند است و جایع نیز گرسنه است. پس از این روایت، حالت ضرورت استفاده می شود در حالی که در برخی از روایات تصریح داشت که بدون ضرورت و تنها به علت هوس کردن، خوردن از میوه ها جایز است. از مجموع روایات مسلّم است که اهل ضرورت مانند مضطرّ و جایع می توانند از میوه ها بخورند و این مطلب در تمام روایات تقریبا مشترک است. تنها بحث درباره حالت اختیار است که آیا اکل جایز است؟

وَ نَهَى مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ عَنْ أَنْ يُحَوَّطَ عَلَيْهَا وَ يُمْنَعَ باعث می شود که استدلال به روایاتی که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور به سوراخ کردن دیوار می دادند و در آن تعلیل وجود ندارد، مشکل شود زیرا ممکن است علت دستور پیامبر ص برای مارّه مضطرّ باشد نه هر ماره ای. البته در برخی از روایات تصریح به تعلیل شده و بیان شده: لمکان المارّه. امکان دارد از اطلاق این تعلیل، جواز اکل حتی برای غیر مضطرّ ثابت شود. به همین جهت روایاتی مانند روایت عبد الله بن القاسم الجعفری که در آن وارد شده: إِذَا بَلَغَتِ الثِّمَارُ أَمَرَ بِالْحِيطَانِ فَثُلِمَتْ صلاحیت استدلال برای جواز اکل مطلق مارّه را ندارد.

سوال: آیا از تعبیر «نهی من اجل ذلک» استفاده نمی شود که اجتهاد قاضی نعمان بوده است؟

پاسخ: ظاهرا با توجه به استناد به رسول الله صلی الله علیه و آله از ایشان مستقیم نقل می کند. همچنین در یک روایتی از امام صادق علیه السلام نیز همین تعبیر وارد شده که نشان می دهد صاحب دعائم الاسلام به این روایت عمل می کند نه روایاتی که حق الماره را به صورت مطلق ثابت کرده است.

در ذیل روایت تأکید شده که حق الماره در ظرف اضطرار است نه در ظرف اختیار.

## روایت سیزدهم: حدیث اسلام سلمان

روایت حدیث اسلام سلمان نیز قابل استناد نیست زیرا روایت خاصی درباره اسلام سلمان است که عده ای بودند که حضرت علیه السلام به آنها اجازه داد از حَشَف بخورند. حشف خرماهای خشکی است که روی زمین ریخته می شود و ردیء و پست است و متعارفا صاحبان خرما، راضی به استفاده از آنها هستند. به همین دلیل روایت نسبت به صورت نهی مالک، اطلاق ندارد. تنها در این موارد ظهور حالی نوعی بر رضایت وجود دارد و ممکن است شارع مقدس به همین ظهور حالی نوعی برای جواز استفاده اکتفا کرده باشد. این احتمال نیز وجود دارد که به علت مضطر بودن آنها، حضرت تجویز داده باشند. در نتیجه این روایت دلیل نیست اما با این حال آن را می خوانیم:

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ وَ أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ جَمِيعاً عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَبِيهِ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ ع قَال‏ (فی حدیث اسلام سلمان الی ان قال) أَنَا ذَاتَ يَوْمٍ فِي الْحَائِطِ إِذَا أَنَا بِسَبْعَةِ رَهْطٍ قَدْ أَقْبَلُوا تُظِلُّهُمْ غَمَامَةٌ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ اللَّهِ مَا هَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ أَنْبِيَاءَ وَ لَكِنَّ فِيهِمْ نَبِيّاً قَالَ فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَخَلُوا الْحَائِطَ وَ الْغَمَامَةُ تَسِيرُ مَعَهُمْ فَلَمَّا دَخَلُوا إِذَا فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ زَيْدُ بْنُ حَارِثَةَ فَدَخَلُوا الْحَائِطَ فَجَعَلُوا يَتَنَاوَلُونَ مِنْ حَشَفِ النَّخْلِ وَ رَسُولُ اللَّهِ ص يَقُولُ لَهُمْ كُلُوا الْحَشَفَ وَ لَا تُفْسِدُوا عَلَى الْقَوْمِ شَيْئاً[[10]](#footnote-10)

روایت به واسطه «عمن ذکره» مرسل است.

در پاورقی جامع الاحادیث «الحَشَف» اینگونه معنا شده است: الحَشَف اردأ التمر او الیابس الفاسد منه

پیامبر صلی الله علیه و آله بیان کردند که از خرماهای خراب بخورید. بیان شد: به احتمال زیاد به علت وجود رضایت نوعی در این موارد، تجویز شده است. باید دقت داشت: رفتارهای حضرت ص بر خاسته از علم غیب نیست و اصل اولی در رفتارهای ایشان این است که مانند انسان عادی رفتار می کرده است. در این موارد برای انسان عادی علم به رضایت نوعی وجود دارد و بر همین اساس، امر به خوردن از خرماها دادند. تأکید حضرت ص در این روایت، عدم افساد است و جواز اکل از خرماهای ریخته شده به علت رضایت نوعی، مسلم بوده است. البته از این روایت نمی شود به میوه های دیگری مانند سیب و گردو که روی زمین ریخته، تعدّی کرد.

به هر حال این روایت ارتباطی به بحث ما ندارد.

تا اینجا روایاتی خوانده شد که دلیل بر ثبوت حق الماره فی الجمله بود که برخی صریح در عدم اختصاص به مضطر بود و برخی مطلق بود. صرف نظر از بحث سندی در مجموع 9 روایت است: مرسله ابن ابی عمیر، روایت داود صرمی، مرسله یونس، صحیحه عبد الله بن سنان، روایت ابی الربیع شامی، مسائل علی بن جعفر، مرسله فقیه، مکاتبه محمد بن جعفر اسدی، روایت محمد بن مروان.

روایت مرسله یونس او غیره، روایت دعائم الاسلام، روایت عبد الله بن القاسم الجعفری، روایت اسلام سلمان روایاتی هستند که یا ربطی به بحث ندارند یا حداقل وجه تجویز در آنها مبهم است. بیان شد: دستور تخریب دیوار در روایت عبد الله بن القاسم الجعفری روشن نیست برای مطلق مارّه است یا مارّه ای که ضرورت به اکل دارد؟

از طرف مقابل روایاتی وجود دارد که دالّ بر حرمت اکل است یا قیوداتی را ذکر کردند که در جلسه آنها را خواهیم خواند. همچنین سریع روایات عامه را بدون بحث سندی، مرور می کنیم.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-2)
3. [المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج2، ص528.](http://lib.eshia.ir/15101/2/528/) [↑](#footnote-ref-3)
4. [رجال النجاشی، شیخ النجاشی، ج، ص336.](http://lib.eshia.ir/14028//336/) [↑](#footnote-ref-4)
5. [رجال الطوسی، شیخ طوسی، ج، ص363.](http://lib.eshia.ir/14027//363/) [↑](#footnote-ref-5)
6. ابن‏الغضائري ج : 1 ص : 39 [↑](#footnote-ref-6)
7. مثلا طبری در تاریخ طبری سعه مشرب بیشتری نسبت به تفسیر طبری دارد. علت آن نیز اهتمام موجود در تفسیر است بر خلاف تاریخ که همین باعث می شود در تاریخ از منابعی اخذ شود که در تفسیر از آنها اخذ نمی شود. البته در تفسیر طبری نیز منقولات ناتمام وجود دارد اما در مقایسه با تاریخ طبری، سعه مشرب تاریخی طبری بیش از تفسیر است. [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص569.](http://lib.eshia.ir/11005/3/569/) [↑](#footnote-ref-8)
9. [دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج2، ص108.](http://lib.eshia.ir/71542/2/108/) [↑](#footnote-ref-9)
10. کمال الدین؛ ج 1، ص: 164 [↑](#footnote-ref-10)